

ضرورت تعامل بین‌رشته‌ای معرفت‌شناسی و علم تاریخ در بررسی چالش‌های شکاکانه درباره امکان و اعتبار شناخت تاریخی

زهیر صیامیان گرجی^۱، سعید موسوی سیانی^۲

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۰۳/۱۰

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۰۵/۰۵

چکیده

کارکردهای فردی و اجتماعی و فرهنگی تاریخ به‌ویژه نقش تاریخ در حمایت معرفتی از پارادایم‌های رقیب در نظام‌های علمی در جوامع انسانی زمینه‌ساز اهمیت یافتن طرح پرسش از اعتبار گزاره‌هایی است که به‌عنوان «شناخت از گذشته» و «واقعیت گذشته» در علم تاریخ و عمل مورخانه تولید می‌شود. آگاهی از نقش مهم تاریخ به‌مثابه گذشته و علم تاریخ به‌عنوان علم شناساگر گذشته در قالب منبعی معرفت‌شناسانه، منجر به طرح پرسش از امکان شناخت تاریخی و مبانی اعتبار و صدق آن از سوی فیلسوفان و نیز مصرف‌کنندگان این معرفت و واکنش‌هایی از سوی تولیدکنندگان آن یعنی مورخان شده است. از چنین چشم‌اندازی این مسائل یکی از مهم‌ترین چالش‌های معرفت‌شناسانه برای مورخان از عهد ارسطو تا کنون بوده است، اما باید گفت اکثر پاسخ‌های مورخان به آن براساس تجربه عملی کار مورخانه بوده و دچار فقر مفهومی و نظری است. به نظر می‌رسد با عبور از پارادایم تخصص‌گرایی در تعریف رشته‌های علوم انسانی و قرار گرفتن در پارادایم تعامل‌های بین‌رشته‌ای امکانی برای مورخان پدید می‌آید که از مفاهیم نظری دانش معرفت‌شناسی برای گفتگوی انتقادی با منتقدان علمی بودن تاریخ و تبیین امکان شناخت تاریخی و صدق و اعتبار آن استفاده کنند. براساس چنین رویکردی می‌توان از طرح بحث روش حصول تصور معیار از معرفت در معرفت‌شناسی استفاده کرد و نشان داد شناخت تاریخی با تلقی بافت‌گرایانه از شناخت، ممکن و معتبر است.

کلیدواژه: شناخت تاریخی، تعامل بین‌رشته‌ای، مسئله اعتبار شناخت، بافت‌گرایی معناشناسانه، بافت‌گرایی معرفتی.

z_siamian@sbu.ac.ir

saeidmoosavi_1369@yahoo.com

۱. استادیار گروه تاریخ، دانشگاه شهید بهشتی (نویسنده مسئول).

۲. کارشناسی ارشد تاریخ اسلام، دانشگاه خوارزمی.

اندیشمندان از ارسطو تا کنون در بحث از فواید علم تاریخ، مباحث گوناگونی را مطرح کرده‌اند که مهم‌ترین آن کسب شناخت از واقعیت حیات انسان و تولید معرفتی است که باعث افزایش تجربه مخاطب می‌شود (زرین‌کوب، ۱۳۸۳: ۹-۲۶؛ مفتخری، ۱۳۹۰: ۹-۱۸). این تجربه‌ها می‌تواند اخلاقی یا عملی باشد. این نگرش به فایده دانش تاریخ متعلق به پارادایم سنتی علم است که در آن علوم مانند شاخه‌های یک درخت دارای وحدت در فایده و هدف بوده و رویکرد حکمی به مفهوم حقیقت، مبنای این الگو بوده است. در عین حال که این دیدگاه تا قبل از شکل‌گیری علم جدید و تخصصی شدن علوم در دوران مدرن، نگرش و ارزش و باور رایج به علم در عمده سنت‌های فکری جوامع انسانی بوده و البته تا کنون نیز این نگرش‌های مختلف متعلق به پارادایم‌های علوم انسانی در حال مجادله بر سراسر اصول و مبانی امکان و اعتبار معرفت‌ها و علوم هستند (محمدپور، ۱۳۸۹؛ ایمان، ۱۳۹۱؛ باربور، ۱۳۹۲؛ قزلسفلی، ۱۳۸۷؛ استیس، ۱۳۹۰). اما با تغییر پارادایم علم و دنیوی شدن اصول و مبانی آن و شکل‌گیری علوم انسانی جدید، بحث درباره فلسفه علوم رویکرد و روشی نوین یافت. در این میان دانش تاریخ با چالش‌های اساسی روبرو شده که مهم‌ترین آن بحث «علمیت تاریخ» و «امکان» و «اعتبار» شناختی است که در این علم تولید می‌شود. غلبه رویکرد اثبات‌گرایی و تجربه‌گرایی در علوم انسانی متأثر از علوم طبیعی باعث شد (ایمان، ۱۳۹۱) که علوم انسانی از جمله تاریخ برای اثبات «علمیت»، تطابق مبانی و اصول خود را با اثبات‌گرایی و تجربه‌گرایی بسنجند (کالینگوود، ۱۳۸۹: ۱۵۴) و از چنین چشم‌اندازی علم تاریخ درگیر در چالش‌هایی معرفت‌شناسانه و روش‌شناسانه شد که «علمیت تاریخ» و بالتبع امکان و اعتبار شناخت تاریخی را مورد نقد و نفی قرار می‌داد (زرین‌کوب، ۱۳۸۳: ۱۱۹-۱۳۷).

پاسخ‌های کارورزان علمی به این مسأله را، که با «گذشته» سروکار دارند و اصطلاحاً مورخ نامیده شده‌اند، می‌توان با تسامح به سه پارادایم تجربه‌گرایی، تفسیرگرایی، نسبی‌گرایی تقسیم کرد که هم‌طراز با این مباحثه در عرصه جهانی در آثار کسانی مانند کار، (۱۳۸۷)، والش (۱۳۶۳)، استنفورد (۱۳۸۷؛ ۱۳۸۶)، جنکینز (۱۳۸۴)، مکالا (۱۳۸۷)، کالینگوود (۱۳۸۹، ۱۳۹۰) و دیگر آثار مرتبط، ترجمه‌هایی از آثار معتبر در این زمینه در عرصه جامعه علمی تاریخ ایران نیز صورت گرفته است.^۱ مهمترین مسئله محل چالش این آثار آن است که



۱. کالینگوود در دو کتاب مفهوم کلی تاریخ و اصول تاریخ، که از جمله آثار کلاسیک در این زمینه‌اند، می‌کوشد ضمن بنیان نهادن نظریه شناخت تاریخی بر اساس ساختار استنتاجی از روند تحول دانش تاریخی، روش‌شناسی تفهیمی را

تصور خود از معیار معرفت و روش حصول آن را ایضاح نمی‌کنند تا بر مبنای آن، احکام صادره ایشان پیرامون امکان شناخت تاریخی صورتی روشن و منطقی یابد.

تلاش‌های مورخان که سعی می‌کنند بر اساس مبادی و اصول عمل مورخانه به این چالش نظری پاسخ دهند از آنجا که با فقر مفهومی روبروست و بیشتر برآمده از تجربیات عملی کار مورخانه است از سوی فیلسوفان و منتقدان رد و نقد شده است تا بدانجا که بعضی از مورخان پاسخ به این چالش‌ها را به عنوان وظائف علم تاریخ رد کرده‌اند (اسکینر، ۱۳۹۳: ۳۱-۵۹). همان‌طور که با شکل‌گیری تنوع در پارادایم‌های علوم انسانی مانند رویکرد تفهومی و انتقادی عملاً این چالش به شیوه‌های دیگری مورد بررسی قرار گرفته و پاسخ داده شده است، اما چالش پسامدرن‌ها که با اتکاء به دیدگاه «اسطوره علم» نوعی آنارشی را در فضای علوم انسانی پدید آورده‌اند باعث شده است علم تاریخ نیز از سوی متعلقان به این جریان به «داستان» و «فراورده‌ای ادبی و سازه‌ای زبانی» تقلیل داده شود (احمدی، ۱۳۸۷: ۱۶۵-۱۷۲). چنین وضعیتی ضرورت فراروی از پارادایم تمایزگرایی در میان علوم انسانی برای حل چنین چالش‌هایی را ایجاب کرده است.

پژوهش‌های میان‌رشته‌ای معمولاً از شناسایی یک نیاز و ضرورت اجتماعی و در جهت ارائه راه حل و چاره‌جویی برای این مشکلات است که پدید می‌آیند. علت این امر تعبیر مختلفی است که این نیازهای اجتماعی پدید می‌آورند (بحرانی، ۱۳۹۲: ۳۹). معرفت‌شناسان و تاریخ‌پژوهان دقیقاً با چنین نیازهای اجتماعی که موجد فعالیت مشترک آنان است مواجه‌اند. اما این نیاز و ضرورت اجتماعی چیست؟ بایست توجه داشت که هر

به مثابه الگوی متمایز تبیین در تاریخ معرفی نماید. آثار دیلتای در زمینه تعریف ماهیت علوم انسانی و تمایز معرفت‌شناسی و روش‌شناسی آنان از علوم طبیعی در زمینه این مباحث بسیار راهگشا و البته مجادله‌برانگیز بوده است. کتاب *بازاندیشی تاریخ* اثر جنکینز نمونه‌ای دیگر از آثاری است که مسئله شناخت تاریخی را بررسی می‌کند. کتاب با رویکردی پست مدرن نوشته شده است و نویسنده دلایل خود را در خصوص شکاکیت به اعتبار معرفتی پژوهش‌های تاریخی بیان می‌دارد و بر این امر تأکید می‌کند که تاریخ ابزار ایدئولوژیکی در خدمت گفتمان‌های مسلط و حاشیه‌ای در جهت مشروعیت‌بخشی به خود است. در مقابل وی مکالا از دیگر صاحب‌نظران این حوزه در کتاب *بنیان‌های علم تاریخ* می‌کوشد تا از اعتبار شناخت تاریخی در مقابل شکاکیت اندیشمندان پست مدرن دفاع کند. بدین منظور او به نقد تصور خام از حقیقت می‌پردازد و ضمن پذیرش برخی از انتقادات اندیشمندان پست مدرن، می‌کوشد برداشتی انتقادی از معنای حقیقت را بپذیرد و با معطوف کردن توجه خود به ساختار و منابع توجه مورخان از اعتبار تاریخ دفاع کند. استفورد از دیگر صاحب‌نظران این حوزه ضمن نگرستن از دریچه فلسفه قاره‌ای به مسائل دانش تاریخی بر ماهیت تفسیری شناخت تاریخی تأکید می‌کند. همه این آثار به چاپ‌های مختلف در طول این سال‌ها رسیده‌اند که نشان‌دهنده جایگاه آنها در نزد مخاطبان است.



یک از جهان بینی ها و پارادایم های رقیب در جهان انسانی امروز دارای دعاوی و گزاره هایی هستند که یا در مقام توصیف دسته ای از حوادث و کنش های انسانی در گذشته است و یا در تجویز و ارزش گذاری هایشان، توجیهات و دلایلی برگرفته از گزاره های تاریخی دارند. از سوی دیگر تجربه زیستن در جهانی که هرگونه ایفای نقش از سوی کارگزاران انسانی نوعی تلاش در جهت خودانطباقی با الگوهای رفتاری مطلوب در یک سنت تاریخی است، اهمیت یافتن گزارش های تاریخی در تولید و توجیه باورهای مقبول و معقول در جهان چندفرهنگی امروز را موجب شده است. این امر حکایت از اهمیت و ضرورت پژوهش های تاریخی در ساختار هر جهان بینی و پارادایم دارد (خیل، ۱۳۹۳). این مقاله با درک اهمیت، ضرورت و پیامدهایی که پژوهش های تاریخی در حوادث آتی زندگی انسان دارد به طرح این پرسش می پردازد که کدام تعریف از شناخت تاریخی، معنادار بودن آن را ممکن می سازد و از آنجا که مقوله «معنا» در شناخت تاریخی از اهمیت محوری برخوردار است مدعی است پاسخ به این پرسش ها از طریق همکاری میان رشته ای حول پردازش معنا در علم معرفت شناسی با علم تاریخ ممکن است. مجادله بر سر تعاریف و حدود و ثغور مقوله «شناخت» و معنای آن در علم معرفت شناسی باعث می شود تعامل بین رشته ای تاریخ با این دانش ضروری به نظر رسد. به نظر می رسد برای عبور از این چالش باید از نگاه «تخصصی بودن علوم انسانی» که تا حد زیادی متأثر از رویکرد اثبات گرایی در علوم انسانی است فاصله گرفت و به سمت رویکرد «بین رشته ای» در تعریف نسبت و رابطه بین علوم برای پاسخ به مسئله هایی که عموماً ورای مرزهای شناخته شده رشته یا حوزه های «بینابینی» شناخته می شوند حرکت کرد (چاندراموهان، ۱۳۸۹: ۲۴). بر این اساس بایست بروح دت دانش های بشری در حوزه هایی چون فلسفه، علوم طبیعی و علوم انسانی تأکید ورزید. آنچه که چنین رویکردی را ضرورت می بخشد از یک سوی ظهور پدیده ها و واقعیت های منفرد و در عین حال چندوجهی است که مشکل شناسی میان رشته ای و راه حل شناسی میان رشته ای را می طلبد و از سوی دیگر نیاز به نقد روش شناسی تجزیه و ترکیب و علوم پوزیتیویستی است که زبان و روشی میان رشته ای را ایجاد می کند (برزگر، ۱۳۸۷: ۳۷).

رویکرد میان رشته ای و چالش علمیت تاریخ

پدید آمدن دشواره صدق/حقیقت، بی متولی ماندن بسیاری از موضوعات مورد بحث و چالش حوزه های معرفتی و در نهایت فقدان راه حل های درون رشته ای برای موضوعات



مورد چالش موجبات به چالش کشیده شدن مرزهای غیرقابل انعطاف میان رشته‌ها شده است (بحرانی، ۱۳۹۲: ۳۸). در این راستا است که تعامل بین رشته‌ای دانش تاریخ با دیگر رشته‌هایی که مسئله‌ها و موضوعات مشترک را دارا هستند این امکان را پدید می‌آورد که افق‌های نوینی برای مورخان گشوده شود تا بتوانند آنچه که به «فقر نظری» مورخان معروف شده است پاسخ داده شود (نوذری، ۱۳۷۹: ۱۴-۱۷). به خصوص که «چالش علمیت» هویت این دانش را زیر سؤال می‌برد و تا زمانی که مورخان دست تعامل به سوی دیگر دانش‌ها دراز نکنند امکان عبور از این چالش را نخواهند یافت، زیرا رویکرد «میان رشته‌ای» نیز برای عبور از چالش علوم طبیعی در برابر علوم انسانی تکوین یافته است (ونک، ۱۳۸۸: ۵۷-۱۲۷) تا چشم‌اندازی فراتر از این مجادله پیش روی محققان علوم انسانی فراهم آورد و با ترکیب دانش و روش چند حوزه علمی تلاش می‌کند یک مسئله پیچیده یا دشواره‌ای چند بعدی را مرتفع سازد (مورن، ۱۳۸۷: ۱-۲۴). در عین حال امکان تعامل بین رشته‌ای آنگاه ممکن است که در تعریف رشته‌ها، می‌توان به جای ذکر موارد ثابت و مشترک میان آنها، از مواردی که در مرز بین آنها اتفاق می‌افتد استفاده کرد، مانند مسائل جدید، مشکلات مطرح در زمان حال و یا پیشرفت‌های اخیر در آن زمینه. چنین رویکردی، تصویر کاملاً جدیدی از رشته‌ها و فضای اطرافشان ارائه می‌کند. این رویکرد، تکیه بر پویایی آثار هر رشته دارد و نه بر حفظ و نگهداری از مرز میان آنها در تعریفی که از رشته ارائه می‌شود که اکثراً تعریفی از همان هسته مرکزی اشان بوده و بازتابی از شکل سابق آنهاست (ونک، ۱۳۸۸: ۱۱۱).

از چنین چشم‌اندازی آنچه که به فقر نظری مورخان شناخته می‌شود نتیجه تعریف دانش تاریخ بر اساس شکل سابق آن است که وقایع‌نگاری و یا «علم الاخبار» بوده و پیامد ایستادن بر این تعریف باعث انفعال ذهن و قلم مورخان در برابر چالش علمیت تاریخ است. به زبانی میان رشته‌ای، تخصصی کردن بیش از اندازه موجب تکه تکه کردن چهره چندوجهی مسائل شده و پژوهشگر را از فهم تمام جنبه‌های مسائل و پاسخ‌بدان ناتوان می‌سازد (اکبری نوری، ۱۳۹۳: ۲-۹؛ رحمانی، ۱۳۹۳: ۵۵). این امر آنگاه مرتفع خواهد شد که مورخان بر اساس تحولات پارادایمی علوم انسانی به ماهیت دانش خویش توجه کنند و از چشم‌انداز رویکرد بین رشته‌ای به مبانی و اصول علم تاریخ و روند تولید شناخت تاریخی بنگرند (استنفورد، ۱۳۸۷: ۱۹-۴۰) چرا که مبنای این رویکرد بر بررسی یک موضوع پیچیده، که نمی‌تواند توسط یک رشته حل شود، تعریف شده است (رژکوله، ۱۳۸۸؛ رولاند، ۱۳۸۷؛ چاندراموهان، ۱۳۸۹: مورن، ۱۳۸۷).



به نظر می‌رسد مهم‌ترین مفهومی که در علم تاریخ امکان تعامل میان رشته‌ای را برای عبور از چالش‌های معرفتی و روشی پیشروی مورخان فراهم می‌کند محوریت «معنا» در علم تاریخ است. «امروزه مفهوم معنا جایگاهی محوری در فلسفه - علم - تاریخ دارد» (استنفورد، ۱۳۸۷: ۳۰). به بیانی دیگر، بسیاری از مسائل فلسفی اصولاً از وجوه گمراه‌کننده زبان ناشی می‌شوند. زیرا زبان مفاهیم کاملاً متفاوتی را به صورت متشابهی عرضه می‌کند. چنانکه فیلسوفان تحلیلی تأکید می‌کنند، شباهت‌های گرامری عبارات زبانی، ما را گول می‌زند و اختلاف عمیق منطقی آنها را از نظر پنهان می‌کنند. از این روی سؤالاتی مطرح می‌کنیم که در مورد مقولات خاصی از اشیاء قابل فهم اند ولی طرح همین سؤالات درباره اشیا بی‌معناست یا معنای کاملاً متفاوتی دارد. به تعبیری دیگر در غالب مسائل فلسفی مشکل ما پیش از آنکه جواب مسئله باشد فهم معنی سؤال است. از این روی بسیاری از مشکلات فلسفی ناشی از درهم آمیختگی مفاهیم در شبکه زبان است (هکر، ۱۳۸۵: ۱۰-۱۱).

مسئله شناخت تاریخی: فرصت تعامل بین رشته‌ای تاریخ و معرفت‌شناسی

معرفت‌شناسی شاخه‌ای از علم فلسفه است که ماهیت، حدود، ابزار و منابع و معیار معرفت را بررسی می‌کند و قابلیت اعتماد به ادعاهای معرفتی را می‌سنجد (لاندسمن، ۱۳۹۰: ۶). در فلسفه علم تاریخ، نظریه شناخت تاریخی حوزه مطالعاتی‌ای است که پاسخ‌گویی به این مسئله را محور کندوکاوهای خود قرار داده است. به تعبیری دیگر، نظریه شناخت تاریخی پژوهشی درجه دوم است که ضمن بررسی ماهیت، منابع و محدودیت‌های شناخت تاریخی، اعتبار گزارش‌های مورخان حول محور کنش‌های انسانی در گذشته را می‌سنجد (مفتخری، ۱۳۹۰: ۹). از آنجا که مقوله معنا مهم‌ترین مفهوم در کار مورخ و هسته اصلی علم تاریخ است بنابراین تعامل میان رشته‌ای معرفت‌شناسی و علم تاریخ برای سنجش اعتبار و امکان شناخت تاریخی می‌تواند به عبور علم تاریخ از چالش علمیت کمک کند. برای درک اهمیت این امر باید مروری بر سیر تحول نظریه شناخت تاریخی داشت.

تاریخ نظریه شناخت تاریخی در تفکر غرب صحنه ظهور نگرش‌هایی است که در آن هر اندیشمند بنا به تصور خود از معیار شناخت حکم به امکان و امتناع شناخت تاریخی داده است. فیلسوفان یونان باستان ریاضیات را معیار اعلای شناخت تلقی می‌کردند و لذا عدم شباهت ساختار دانش ریاضی با پژوهش‌های مورخان را حمل بر امتناع شناخت تاریخی کردند. آغاز قرون جدید هم‌زمان بود با رشد علوم طبیعی و لذا نظریه شناخت در قرون جدید

متمرکز بر رابطه بین انسان به عنوان فاعل شناسا و جهان طبیعی به عنوان متعلق شناسایی شد. از این روی اندیشمندان این دوره یا حکم به امتناع شناخت تاریخی می‌دادند و یا امکان شناخت تاریخی را منوط به یکسان‌سازی ساختار توجیه دانش تاریخی با ساختار پژوهش‌های علوم طبیعی می‌دانستند. از آغاز قرن هجدهم این رویکرد مورد چالش قرار گرفت و لذا دسته‌ای از فیلسوفان کوشیدند نظریه شناخت تاریخی را با توجه به قابلیت‌ها و مشخصات پژوهش‌های تاریخی تعریف کنند. ویکو بنیان‌گذار این جریان بود. البته تا اواخر قرن نوزدهم، تصور پوزیتیویستی از شناخت محوریت داشت. اما از اواخر این قرن به‌ویژه از سوی ایدئالیست‌های آلمانی تحمیل الگوی علوم طبیعی به پژوهش‌های تاریخی مورد انتقاد قرار گرفت و در مقابل بر تاریخ به‌سان صورتی متمایز از شناخت تأکید شد (کالینگود، ۱۳۸۹: ۲۳-۲۱۰).

دیلتای نمونه‌ای از این اندیشمندان است که می‌توان وی را پایه‌گذار فلسفه علوم انسانی در سه سطح موضوع، هدف و روش دانست (دیلتای، ۱۳۸۸، ۱۳۸۹، ۱۳۹۱، ۱۳۹۲). یکی از مهم‌ترین ایرادهای دیلتای به فلسفه علم قرن نوزدهم این بود که پوزیتیویسم نیز مانند فلسفه‌های ایده‌آلیستی که در زمان وی طرد شده بودند از مقوله مابعدالطبیعه است، منتها کلیاتی که می‌بافد را به تلویح بیان می‌کند. دیلتای با علم و روش علمی نزاعی نداشت و تنها می‌کوشید از مشتبه شدن جهان طبیعت با جهان بشری جلوگیری کند. او می‌گفت این دو قلمرو را می‌توان به روش علمی مطالعه کرد با این تفاوت که علمی که متعلقش دنیای فرهنگ و تاریخ باشد قسمی دیگر از علم است. به عقیده دیلتای مطالعات انسانی نمی‌تواند به معرفتی که طالب آن هستند دست یابد مگر اینکه از روش فهم یا فاهمه استفاده کنند. فاهمه از نظر وی درک و شناخت گونه‌ای محتوای ذهنی - یک اندیشه، قصد یا احساس - است که به شکلی تجربی در نشانه‌های خاصی نظیر کلمات عینیت یافته است. دیلتای سه شرط برای امکان‌پذیری این فاهمه ضروری می‌داند. نخست باید با فرایندهای ذهنی که از طریق آنها معنا به تجربه در می‌آید و انتقال داده می‌شود آشنا شویم. به عبارتی ابتدا باید از تمایلات، احساسات و نیات کنشگر آگاه باشیم. شرط دوم اشاره به این دارد که برای فهم یک کنش یا واژه باید به بافتی که در آن پدید آمده مراجعه کنیم. شرط سوم شناخت نظام‌های فرهنگی و اجتماعی است که بر ماهیت بیشتر نشانه‌ها تأثیر قاطع دارند. بدین جهت از نظر دیلتای تعبیر درست این است که ما طبیعت را تبیین می‌کنیم و انسان را فهم می‌نماییم (فرونند، ۱۳۷۲: ۷۵-۸۰؛ کاپلستون، ۱۳۸۸، ۷: ۳۶۰-۳۶۵؛ ریکمن، ۱۳۷۵: ۲۷۶-۲۷۹).



در نیمه‌های قرن بیستم و هم‌زمان با چرخش زبانی بود که گروهی از متفکران به‌ویژه پست‌مدرنیست‌ها مفروضات بنیادین مورد اعتقاد مورخان را به چالش کشیدند و اعلام نمودند که تاریخ با ادبیات ارتباط نزدیکی دارد تا با علم. آنان منکر عینیت در تاریخ شدند و دلیل این انکار را این دانستند که تاریخ فاقد موضوع مشخصی است. به عقیده اینان مورخ همواره در جهانی زندانی شده است که در آن می‌اندیشد و اندیشه‌ها و دریافت‌های او با مقوله‌های زبانی مقید می‌شود که با آن کار می‌کند. در نگاه این اندیشمندان زبان به واقعیت شکل می‌دهد اما ارجاعی به آن ندارد. به عبارت دیگر مورخان با متن‌هایی کار می‌کنند که ارجاعی به واقعیت‌های گذشته ندارد. از سوی دیگر همین متون نه تنها ارجاعی به رویدادهای گذشته ندارد بلکه فاقد معنای مشخص و بدون ابهام است (ایگرس، ۱۳۸۹: ۱۰-۱۳؛ جنکینز، ۱۳۸۷: ۵-۳۰).

بر اساس تاریخی که از نظریه شناخت تاریخی ترسیم شد، هرگونه حکم به امکان یا امتناع شناخت تاریخی مسبوق به تصویری از شناخت و معنای آن است که از هم‌سنجی نسبت میان ساختار پژوهش تاریخی با تصور معیار از معرفت حاصل می‌شود. از این روی به نظر می‌رسد طرح پرسش از محل و چگونگی احصاء این تصور معیار، کمک شایانی به ایضاح چالش‌های شکاکانه و در نهایت حل یا منحل کردن آن بنماید.

مروری بر چالش‌های بنیادین شکاکانه در امکان و اعتبار شناخت واقعیت گذشته

ارزیابی‌های معرفت‌شناسانه از گزارش‌های تاریخی نقشی بی‌بدیل در ایجاد تعامل معرفتی میان گفتمان‌های رقیب در جوامع انسانی ایفا می‌کند. حال با توجه به چنین نقشی بایست پرسید که این ارزیابی‌های معرفت‌شناسانه در پاسخ به کدام دسته از مسائل شکل می‌گیرند. در پاسخ بایست گفت که طرح مسائل شکاکانه در طی فرایند دیالکتیکی تاریخ اندیشه موجبات پدید آمدن بدبینی‌ها و طرح دسته‌ای از سؤالات پیرامون امکان و اعتبار دانش تاریخی شده است که امروزه آن را تحت عنوان مسئله شناخت تاریخی صورت‌بندی می‌کنیم. این تردیدهای شکاکانه در واقع به چالش کشیدن اعتبار و حقیقت مفروضاتی است که هرگونه پژوهش تاریخی را ممکن می‌سازد. از زمان هرودوت تا قرن بیستم سه مفروضه بنیادی ساختارنگرش تاریخی را تعیین می‌کرد (گالینگوود، ۱۳۸۹: ۲۳-۲۱). مفروضاتی که هر چند در بازه‌های زمانی متفاوت از سوی اندیشمندان مورد پرسش قرار گرفت لیکن مورخان بدان پایبند بودند. این سه مفروضه مورد پذیرش مورخان چنین بود:

۱. نخست آنکه آنان نظریه تناظر حقیقت را پذیرفتند که معتقد است تاریخ مردمی را به

تصویر می‌کشد که واقعاً وجود داشتند و اعمالی را تصویر می‌کند که واقعاً صورت گرفتند.

۲. پیش‌فرض دیگر این بود که اعمال انسان آئینه مقاصد بازیگران است و وظیفه تاریخ‌دان دریافتن این مقاصد به منظور ساختن ماجرای منسجم تاریخی است.

۳. در نهایت آنها با برداشتی تک‌بُعدی و در زمانی از زمان عمل می‌کردند که رویدادهای بعدی در آن با توالی منسجمی در پی رویدادهای پیشین می‌آیند (ایگرس، ۱۳۸۹: ۳).

اما در قرن بیستم، به ویژه از سوی متفکران پست‌مدرن بود که این مفروضات به صورت جدی مورد چالش قرار گرفت. به نظر منتقدان پست‌مدرن روش‌های پژوهش و استدلال تاریخی در حکم کردارهای سنتی‌ای هستند که نمی‌توانند به حقایقی درباره گذشته برسند و به همین دلیل می‌توان آنها را کنار گذاشت. آنان ما را ترغیب می‌کنند بپذیریم که باورهای سنتی درباره حقیقت تاریخ را نمی‌توان توجیه کرد (مکالا، ۱۳۸۷: ۱۹).

این انتقادات در قالب سه الگوی کلی بیان شده است. نخست آنکه استنتاج‌هایی که مورخان از شواهد در دسترسشان پیرامون گذشته ارائه می‌کنند در نهایت مبتنی بر ارزش‌های معرفتی شخصی خودشان است و لذا حتی زمانی که به صورت گسترده از سوی مردم پذیرفته شوند ضرورتاً صادق نمی‌باشند. دومین انتقاد، که از سوی نسبیت‌گرایی فرهنگی ارائه شده است، یادآوری می‌کند که توصیف‌های ما از جهان در قالب مفاهیم و زبان فرهنگی که در آن زندگی می‌کنیم تعیین یافته است و لذا به سادگی نمی‌توان مدعی بازنمایی جهان همان‌گونه که بوده است شد. سومین انتقاد برگرفته از اندیشمندان پست‌مدرن است. آنان بر این امر پای می‌فشارند که توصیف‌های مورخان از گذشته وانمود می‌کنند که توصیف‌کننده گذشته‌اند اما در واقع آنان طرح‌های مفهومی خویش را در رویدادهای گذشته مورد بررسی خود، بازشناسی و بازتولید می‌کنند. مفاهیمی که صرفاً زبان شناختی است و البته نسبت خاصی با واقعیت گذشته ندارند (مکالا، ۲۰۰۳: ۱۳).

برای فهم بهتر این مسائل به نظر می‌رسد ارائه تعریفی از مفهوم شناخت تاریخی آغاز مناسبی برای درک مسئله شناخت تاریخی است و ضرورت دارد. به شناختی که ما انسان‌ها - خواه مورخ حرفه‌ای باشیم و خواه یک شهروند معمولی - از کنش‌ها و اعمال انسان‌های گذشته بر اساس شواهد موجود در زمان حال به دست می‌آوریم عنوان شناخت تاریخی اطلاق می‌شود (میلند، ۲۰۱۰: ۴۱۴). در این تعریف از شناخت تاریخی می‌توان چهار ضلع را (بازشناخت: ۱) فاعل شناسا، (۲) شواهد، (۳) کنش‌ها و اعمال گذشته (رویدادها)، (۴) شناخت تاریخی. شناخت تاریخی در این تعریف محصول کنش و واکنش سه ضلع دیگر است.





هنگامی که به بررسی این ارکان شناخت تاریخی می‌پردازیم به چالش‌ها و مشکلات بسیاری که پیش‌روی مورخان در معقول‌ساختن گزاره‌هایشان قرار دارد وقوف می‌یابیم. چالشی که در نهایت به این صورت مطرح می‌شود که شناخت تاریخی چگونه ممکن است؟ در ادامه به هر یک از این چهار رکن و چالشی که می‌تواند پیش‌روی شناخت تاریخی قرار دهد می‌پردازیم. کنش‌های فردی و اجتماعی انسان در گذشته متعلق شناخت تاریخی است (کالینگود، ۱۳۸۹: ۱۷-۱۴؛ رضوی، ۱۳۹۱: ۱۲۱). این متعلق‌شناسایی پژوهش‌های مورخان برخلاف بسیاری از علوم طبیعی و انسانی امری ورای تجربه و غیرقابل دسترسی مستقیم است. به عبارتی دیگر، توصیف‌ها و تبیین‌های معطوف به زندگی انسان در گذشته به منظور توجیه‌شدن، به خود واقعیت‌ها، به عنوان یک معیار نهایی در حل اختلاف میان توصیفات تاریخی دسترسی ندارند. هنگامی که دو یا چند مورخ به ارائه توصیفات متعارض از کنش‌های مربوطه در گذشته و علل و پیامدهای آن می‌پردازند این مسئله برجسته می‌شود: با چه معیار و ملاکی به ارزیابی و داوری میان این روایت‌های متعارض بپردازیم؟ دانشمندان علوم طبیعی در چنین بزنگاهی تجربه را معیار داوری قرار می‌دهند. اما آیا مورخان از چنین امکانی برخوردارند؟ پاسخ قطعاً منفی است. بس مورخان چگونه یک توصیف را بر سایر توصیفات ترجیح می‌دهند؟ اینجاست که مورخان با چالشی جدی مواجه می‌شوند. تنها ابزاری که در ترجیح یک روایت بر روایت دیگر وجود دارد مقایسه روایت مربوطه با روایت‌های پیشتر پذیرفته شده است. هیچ دسترسی به خود واقعیت‌های تاریخی در راستای توجیه یا رد وجود ندارد (جنکینز، ۱۳۸۴: ۳۱). لازم به یادآوری است که روایت‌های مرجع و مقبول یک جامعه علمی که مبنای داوری سایر روایات قرار می‌گیرند نیز متحمل همین گسست معرفت‌شناسانه هستند. آنان نیز بدون هیچ‌گونه دسترسی به رویدادهای گذشته به عنوان واقعیت تاریخی پذیرفته شده‌اند.

از سوی دیگر ما کنش‌های انسانی را همچون متعلق شناخت تاریخی تلقی کردیم. اگر تصور ما از کنش، رفتار مبتنی بر فهم و قصد باشد آنگاه آیا ابزارهای معرفتی ما توانایی لازم از برای توجیه توصیف‌ها و تبیین‌های مورخان از کنش‌های آدمیان را دارند؟ این شکاکیت حتی در مورد آگاهی و شناخت ما از محتویات اذهان انسان‌های پیرامون مان مطرح می‌شود. به تعبیری ما تنها بدن‌های موجودات و انسان‌ها را مشاهده می‌کنیم، آنچه که انجام می‌دهند را مشاهده می‌کنیم، به گفته‌هایشان گوش فرا می‌دهیم و پاسخ‌هایشان به محیط را می‌نگریم. لیکن هیچ یک از اینها دسترسی مستقیم به افکار، احساسات و تجربیات انسان‌ها را در اختیار

ما نمی‌گذارد (نایگل، ۱۹۸۷: ۱۹-۲۱). در همین رابطه راسل مسئله متعلق شناسایی تاریخی را در مسیری صعب‌تر قرار داد و پرسشی شکاکانه در مورد اصل وجود گذشته‌ای واقعی به مثابه متعلق شناخت تاریخی مطرح کرد. او اظهار داشت که به لحاظ منطقی ممکن است جهان پنج دقیقه پیش به وجود آمده باشد آن هم به گونه‌ای که شبکه‌ای از خاطرات که در ظاهر توصیف‌کننده امری واقعی در گذشته‌اند در ذهن جمعیت‌های انسانی این جهان جای‌گیر شده باشد. این طرح مشکل راسل می‌تواند بنیاد معرفت تاریخی ما را تهدید کند (راسل، ۱۳۵۷: ۱۸۳-۱۸۴).

حتی اگر بپذیریم که یک گذشته واقعی وجود دارد که گزاره‌های تاریخی ما توصیف‌کننده آن است، باز شواهد به‌عنوان رکن دیگری از شناخت تاریخی مشکلاتی را پیش روی امکان و اعتبار شناخت تاریخی قرار می‌دهد. شواهدی که مورخان در گزارش‌های خود استفاده می‌کنند غالباً برگرفته از متونی است که یا از سوی افراد حاضر در زمان رویدادها و یا از سوی افرادی پس از وقوع رویدادها نگاشته شده‌اند و سازوکار صدق و اعتبار آن شواهد با چالش‌های اساسی از سوی فیلسوفانی مانند هیوم مواجه شده است (ملکیان، ۱۳۸۸: ۴۰-۴۳). چالش شکاکانه دیگر درباره شواهد آن است که این شاهدان و گواهان از میان میلیون‌ها حادثه و واقعیت پیرامون خود دست به‌گزینش زده‌اند (تویببی، ۱۳۷۰: ۲۳-۲۲؛ چایلد، ۲۵۳۵: ۴۰). آنها هستند که تعیین می‌کنند چه چیزی شایسته ثبت در اثرشان است و چه چیزی را باید رها کرد. این امر باعث شده است که مورخان و مخاطبان معاصر از دست‌یابی به کلیت گذشته محروم شوند و تنها تصویری محدود از گذشته بشریت، آن هم از عینک راویان و گواهان، داشته باشند (والش، ۱۳۶۳: ۱۱۰؛ التون، ۱۳۸۶: ۵۹). همین‌گزینه‌اش اجتناب‌ناپذیر است که عناصر ذهنیت‌گرایانه را وارد شواهد تاریخی می‌کند. بی‌جهت نیست که هر منبع متأثر از این عناصر ذهنی و طی عمل‌گزینه‌ش وقایع، توصیف متفاوتی از رویدادهای گذشته در مقایسه با سایر منابع می‌دهد. «واقعیت‌های تاریخی هرگز خالص به ما نمی‌رسند زیرا به صورت خالص نه وجود داشته‌اند و نه می‌تواند وجود داشته باشد» (کار، ۱۳۸۷: ۵۰).

مشکل دیگری که پیش روی شواهد در بازنمایی رویدادهای گذشته قرار دارد این است که این شواهد در درون یک بافت فرهنگی که غالباً از بافت فرهنگی مورخ متفاوت است تولید شده و در قالب زبان آن بافت به دست ما می‌رسد. به عبارت دیگر سؤال این است که آیا فهم و شناخت ما از متون به‌جا مانده از گذشته می‌تواند عینی باشد یا خیر؟ لذا همواره این تردید وجود دارد که شاید در فرایند انتقال اطلاعات از سوی نویسنده متن به مخاطبانش



گسست‌هایی به وجود آید که مانع از خوانش صحیح از متن شود. هم مخاطبان ممکن است در فهم معنای مورد نظر نویسنده اشتباه کنند و هم مؤلف ممکن است در رساندن معنایی که مدنظرش است دچار اشتباه شود. دیگر دلیل رایج در انکار فهم عینی از معنای یک متن مشاهده این امر است که تفاسیر مردم از معنای یک متن در تناسب با علایق و فرهنگشان متفاوت می‌شود (مکالا، ۱۹۹۱: ۳۰۲-۳۰۵). در چنین شرایطی و با توجه به خوانش‌های متکثر از متن آیا معیار و ملاکی جهت تعیین معنای درست یک متن وجود دارد؟ این چالشی است که پاسخ بدان تلاش مضاعفی را می‌طلبد.

ضلع دیگر در تعریف شناخت تاریخی، یعنی فاعل شناسا که همان مورخان هستند، نیز مسائل و چالش‌های دیگری را پیش روی شناخت تاریخی قرار می‌دهد. آنان به مانند شاهدان رویدادها از میان انبوه شواهد موجود دست به گزینش می‌زنند. گزینشی که در تناسب با ساختار فکری و فرهنگی مورخان (فاعل شناسا) و مسائل آنها، زمینه‌ساز روایت و تفسیری خاص از رویدادهای گذشته می‌شود. مورخان این برداشت خود از گذشته را به مثابه شناخت تاریخی در اختیار مخاطبان خود قرار می‌دهند (احمدی، ۱۳۸۷: ۱۱). به تعبیر دیگر مورخان کار خود را با اصول و باورهای از پیش موجود آغاز می‌کنند و مطالبی که آنها می‌نویسند در تناسب و سازگاری با این چارچوب شکل می‌گیرد. چنین وضعیتی این چالش را در برابر مسئله شناخت تاریخی قرار می‌دهد که از آنجا که مورخان گذشته را در پرتو علایق خود و با توسل به مفاهیم و باورهای برگرفته شده از فرهنگ خود توصیف می‌کنند، توصیف‌های آنان از گذشته نمی‌تواند ارزشمند و قابل قبول باشد.

همان‌طور که اشاره شد رکن چهارم در تحلیل مفهوم شناخت تاریخی، خود شناخت تاریخی است که به نوعی فرآورده و محصول کنش و واکنش مورخ، شواهد و رویدادهای گذشته است. در انتقاد به این ضلع اظهار شده است که چون آنچه تحت عنوان شناخت تاریخی به جامعه عرضه می‌شود مطالب متکثری در باب موضوع واحد است لذا چنین شناختی خواه توصیف صرف از گذشته باشد خواه تبیین رویدادها، از اعتبار کافی جهت اطلاق عنوان شناخت برخوردار نیست (استنفورد، ۱۳۸۶: ۲۵).

اما برای اینکه به درک بهتری از این چالش‌ها رسید باید مقوله محوری این مسائل یعنی «شناخت» را توضیح داد، زیرا بر اساس تعریف خاص از شناخت و معیارهای آن است که حکم به امتناع یا امکان شناخت یک موضوع داده می‌شود. همان‌طور که به نظر می‌رسد هرگونه تلاش از سوی فیلسوفان و مورخان جهت پاسخ‌گویی به امکان یا امتناع شناخت

تاریخی منوط به درک روشن از این ارکان شناخت تاریخی است. تنها پس از وضوح یافتن این چالش‌هاست که می‌توان به این سؤال پاسخ داد که آیا شناخت تاریخی ممکن است و اگر ممکن است این شناخت به چه معنا است.

مسئله معیار در معرفت‌شناسی

معرفت‌شناسان می‌کوشند در هر تحلیلی از معرفت، معیاری برای اطلاق معرفت بدست دهند. پس تنها در صورتی تحلیلی از معرفت درست است که معیاری برای اطلاق معرفت ارائه شود که برآورنده آنچه معرفت خوانده می‌شود باشد. براساس تحلیل کلاسیک از معرفت، گزاره باور صادق موجه، سه مؤلفه‌ای است که هر ادعای معرفتی جهت پذیرفته شدن به عنوان مقوله معرفت بایستی برآورده کند. معرفت‌شناس در ارائه تحلیل خود به مصادیقی از معرفت مراجعه می‌کند و معیارهای خود را از این مصادیق انتزاع و تحت عنوان شرط‌های اطلاق معرفت عرضه می‌کند. اما او در این مسیر با یک دور مواجه می‌شود زیرا تنها وقتی می‌تواند یک ادعای معرفتی را مصادیقی از معرفت بداند که معیاری برای معرفت داشتن یا نداشتن عرضه کند و تنها زمانی به معیاری از معرفت دست می‌یابد که نخست مصادیقی از معرفت دست داشته باشد. به عبارتی دیگر تعیین مصادیق معرفت منوط به تعیین معیار معرفت است و تعیین معیار معرفت منوط به تعیین مصادیق معرفت. به این وابستگی دوسویه که مستلزم نوعی دور است مشکل یا مسئله معیار می‌گویند. شناخت موارد جزئی معرفت مستلزم داشتن ملاک‌هایی کلی مبنی بر اینکه چه وقت باوری معرفت محسوب می‌شود است. در مقابل در اختیار داشتن ملاک‌هایی کلی برای اینکه چه وقت باوری معرفت محسوب می‌شود منوط به این است که پیش‌تر موارد جزئی معرفت را شناخته باشیم (موزر و تروت، ۱۳۸۵: ۲۷۸-۲۷۹؛ زمانی، ۱۳۹۱: ۱۱) آیا هیچ راه حلی برای خروج از این مشکل وجود دارد؟

برای حل این مشکل دو شیوه را می‌توان پی گرفت. نخست آنکه فرض کنیم هیچ نمونه‌ای از معرفت در دست نداریم و فارغ از هر نمونه‌ای در جستجوی معیار معرفت هستیم. این شیوه را روش‌گرایی خوانده‌اند. روش‌گرایان در پاسخ به پرسش کلی از چگونگی معرفت روش‌های کلی را تعیین می‌کنند که از طریق آنها معرفت بدست می‌آید. مانند روش‌های علوم تجربی و یا تأکیدی که تجربه‌گرایان براهمیت تجربه به مثابه معیار معرفت دارند. روش‌گرایان با پاسخ به سؤال کلی از چگونگی معرفت آغاز می‌کنند و سپس براساس این جواب به پرسش‌ها درباره موارد جزئی معرفت پاسخ می‌دهند (زمانی، ۱۳۹۱: ۱۱-۱۲؛ موزر و تروت، ۱۳۸۵:





۲۸۰-۲۸۱). این شیوه مواجهه با مسئله نوعی رویکرد تجویزی وضعی در تعریف مفاهیم است. روش دیگر پاسخ به مسئله این است که فرض کنیم تنها نمونه‌هایی از معرفت در دست داریم بی‌آنکه معیاری برای معرفت داشته باشیم. در این صورت روش تحلیل معرفت آغازیدن از این نمونه‌ها و بدست دادن تعمیمی از آنهاست که تمام یا اکثر این نمونه‌ها را دربرگیرد. به این شیوه نمونه‌گرایی یا جزءگرایی می‌گویند. در این شیوه شکاکیت فراگیر از آغاز منتفی می‌شود. زیرا فرض بر این است که ما به برخی از گزاره‌های معین در مورد جهان و خود معرفت قطعی داریم (چیشلم، ۱۳۷۸: ۲۹۱-۲۹۶؛ موزر و تروت، ۱۳۸۵: ۲۸۰؛ زمانی، ۱۳۹۱: ۱۲).

این پاسخ که مفروضه نخست مقاله است نه تنها ما را از شکاکیت مطلق رهایی می‌بخشد بلکه با مینا قراردادن زبان و فهم متعارف در حصول مؤلفه‌های معرفت، شرایط سهل‌گیرانه‌تری جهت اطلاق عنوان شناخت به باورهایمان ارائه می‌دهد. علت آن است که جزءگرایان صرفاً در مقام توصیف کاربردهای زبانی مفاهیم موجود در زبان هستند. چنین چشم‌اندازی در بافت‌گرایی معناشناسانه این امکان را برای پذیرش اعتبار شناخت تاریخی فراهم می‌کند.

بافت‌گرایی معناشناسانه

بافت‌گرایی معناشناسانه دیدگاهی در معرفت‌شناسی است که برطبق آن شرایط احراز صدق جملات و گزاره‌هایی که در آن مفهوم دانستن به کار رفته از یک بافت به بافت دیگر فرق می‌کند. ایده‌ای که براساس آن استانداردهای ضروری برای اطلاق عنوان معرفت متناسب با بافت ادعای دانستن تغییر می‌کند. انگیزه ظهور این دیدگاه مقابله با چالش‌های شکاکانه بوده است و در نهایت در اواخر قرن بیستم بود که صورت تکامل یافته‌ای به خود گرفت (بروور، ۲۰۰۵: ۱۴۸).

بنا بر نگرش‌های سنتی در معرفت‌شناسی شرایط احراز صدق جملات حاوی دانستن، در هر بافتی ثابت است. برای نمونه باور ما به گزاره «جنگ جهانی دوم در سال ۱۹۳۹ آغاز شد» تنها در صورتی معرفت محسوب می‌شود که سه شرط را برآورده کند: نخست به این گزاره باور داشته باشیم، دوم آنکه این گزاره صادق باشد و در نهایت باور ما به صدق این گزارش ناشی از فرایندی قابل اعتماد باشد؛ یعنی توجیهی بر صدق این باور خود داشته باشیم. در این دیدگاه که به ثابت‌گرایی مشهور است هر یک از مؤلفه‌های یاد شده نیز دارای معنای ثابتی هستند. به تعبیر دیگر ثابت‌گرایان برای صدق و توجیه، در علوم طبیعی، علوم انسانی و ریاضیات معنای یکسان و واحدی قائل‌اند. اما بافت‌گرایی معناشناسانه دیدگاهی است که این نگرش

ثابت‌گرایانه و ذات‌گرایانه را به چالش می‌کشد. براساس بافت‌گرایی مشخصه‌های یک بافت در تعیین و احراز صدق جملات حاوی مفهوم دانستن، نقش تعیین‌کننده دارد (فیلدمن، ۲۰۱۰: ۱۲). این نظریه، بافت را به‌عنوان زمینه و موقعیتی تعریف می‌کند که یک جمله در آن اظهار می‌شود. براساس بافت‌گرایی، یک ادعای معرفتی می‌تواند برحسب بافت‌های متفاوتی که در آن به کار می‌رود ارزش صدق متفاوتی پیدا کند (همتی مقدم، ۱۳۸۸: ۸-۹).

براساس این توضیحات دانستن به مانند صفت‌های مقایسه‌ای چون کوتاهی و بلندی مفهومی مدرج است که درجه‌اش متناسب با بافت تعیین می‌شود. آنچه که سبب مدرج شدن مفهوم دانستن شده مهمترین مؤلفه آن یعنی توجیه است. در واقع این مفهوم توجیه است که به مانند صفت‌های مقایسه‌ای در تناسب با بافت مدرج می‌شود. لذا به تبع مفهوم توجیه، مفهوم دانستن نیز مدرج می‌شود. این ادعا بدین معنا است که آنچه در یک بافت شواهد کافی و مناسبی در احراز صدق باوری معین تلقی می‌شود، می‌تواند در بافتی دیگر چنین نقشی را ایفا نکند و شواهد کافی و مناسب نباشد. به همین علت واژه دانستن گاهی اوقات به‌گونه‌ای به کار می‌رود که تلاش و فوری را برای احراز صدق می‌طلبد، در حالی که در بافتی دیگر ممکن است به‌گونه‌ای به کار رود که ما به آسانی و سرعت صدق گزاره مربوطه را احراز کنیم (همتی مقدم، ۱۳۸۸: ۳۸-۴۰).

به بیانی ویتگنشتاینی، مفاهیم دانش و توجیه در حوزه‌های پژوهشی ریاضیات، علوم طبیعی و علوم انسانی شباهتی از نوع شباهت خانوادگی دارند و چنین نیست که در هر یک از این زمینه‌های پژوهشی مؤلفه‌های واحدی را برآورده کنند بلکه علی‌رغم شباهت‌هایشان تفاوت‌هایی با یکدیگر دارند. به بیانی دیگر، بافت‌گرایان با توجه به کارکرد اجتماعی توجیه و با نگاهی توصیفی و پسینی به معرفت، احراز صدق دعاوی معرفتی به گزاره‌ها را وابسته به یک مسئله-زمینه می‌دانند. لذا هر یک از بازی‌های زبانی قوانین و اصول مخصوص به خود در احراز صدق گزاره‌ها دارند که با قواعد و اصول سایر بازی‌های زبانی متفاوت است. به همین جهت دعاوی معرفت در یک بازی زبانی را نمی‌توان با اصول و قواعد سایر بازی‌های زبانی احراز صدق کرد (مهدوی نژاد، ۱۳۸۵: ۴۲-۳۷).

بافت‌گرایی معرفتی

نوع دیگری از بافت‌گرایی وجود دارد که از آن به بافت‌گرایی معرفتی تعبیر می‌شود. این نوع از بافت‌گرایی پاسخ به سؤال چگونگی ساختار توجیه باورهایمان است. براساس این معنا در





هر بافت پژوهشی افراد درگیر در آن بافت برخی از گزاره‌ها را به عنوان نکات آغازین پژوهش خود می‌پذیرند و مفروض می‌گیرند. این گزاره‌های بافتمبنا درحالی‌که خود فاقد مؤید ادله‌ای هستند سایر گزاره‌های نظام باورهایمان را حمایت می‌کنند. فاقد توجیه بودن این گزاره‌های بافتمبنا وجه تمایز این گزاره‌ها از گزاره‌های پایه‌ای مورد ادعای مبنائرایان است (موزر و تروت، ۱۳۸۷: ۱۷۸). لذا این گزاره‌ها به مقوله‌ای متفاوت از دانستن تعلق می‌گیرند به نام یقین (همان: ۱۵۲-۱۵۳؛ حجت، ۱۳۸۷: ۱۵۱). این دسته از گزاره‌ها چون محورهای عمل می‌کنند که سؤالات و شک‌های ما پیرامون آن می‌چرخند. این قضایا مقوم دستگاه مرجعی هستند که رفتار زبانی ما در درون آن معنا پیدا می‌کند. قضایای که می‌توان آنها را دستگاه مرجع یا به تعبیر ویتگنشتاین جهان تصویر نامید (علوی‌نیا، ۱۳۸۰: ۵۹). می‌توان سه خصیصه مهم از برای جهان تصویر ویتگنشتاین برشمرد: ۱. این چارچوب محصول بررسی و گزینش شخصی انسان نیست بلکه ناشی از نحوه عمل و زندگی فرد و تعلیماتی است که خواه ناخواه آنها را به میراث می‌برد؛ یعنی چنانکه پیشتر اشاره شد از سنخ معرفتی نیستند بلکه از سنخ عمل‌اند و ریشه در کنش انسان دارند. این بدین معنا است که تصور متعارف ما مبنی بر اینکه اعمال ما مبتنی بر باورهای ما است معکوس می‌باشد و این باورهای ماست که در تحلیل نهایی بر عمل ما مبتنی است. به زبان ویتگنشتاین این «عمل کردن ماست که در بن بازی زبانی قرار دارد.» ۲. این جهان تصویر مبنای هر پژوهشی است که انسان و جامعه انسانی در آینده انجام خواهد داد. یعنی هر آزمون، قبول وردی از سوی انسان تنها بر اساس این باورهای بافتمبنا صورت می‌گیرد، زیرا صحیح و غلط از آنجا معنا می‌گیرد و در درون آن متعین می‌شود. از این روی شک در مورد گزاره‌ها تنها درون یک بازی زبانی که خود متعلق شک واقع نمی‌شود ممکن است. ۳. یکی دیگر از خصایص جهان تصویر این است که از یک رشته احکام جدا از هم و نامربوط تشکیل نشده است بلکه یک نظام و ساختار است. نظام کاملی از گزاره‌ها یا مجموعه هماهنگی از باورهاست که در ارتباط با یکدیگر و مؤید هم هستند (ویتگنشتاین، ۱۳۹۰: ۸۳، ۸۵، ۹۳، ۱۱۱، ۱۱۹، ۱۳۱، ۲۰۹، ۲۴۳، ۲۴۹، ۲۵۳، ۲۸۵، ۳۱۷، ۳۱۸؛ حجت، ۱۳۸۷: ۱۵-۲۵).

بافت‌گرایی و امکان شناخت تاریخی

اکنون بایست ببینیم که بافت‌گرایی معناشناسانه چه کمکی به نظریه شناخت تاریخی می‌کند و اینکه آیا بافت‌گرایی معرفتی قابلیت پذیرفته شدن به مثابه نظریه ساختار توجیه

تاریخی را دارد یاخیر. یکی از مهمترین یاری‌رسانی‌های بافت‌گرایی معناشناسانه به نظریه شناخت تاریخی، رهایی از چالش‌های شکاکانه پیرامون امکان شناخت تاریخی است. شکاکیت دو نوع است: شکاکیت فراگیر و شکاکیت مقید. براساس نظر مؤلفان این مقاله پاسخ جزء‌گرایان به مسئله معیار و آراء ویتگنشتاین در کتاب در باب یقین می‌تواند ما را از چالش‌های شکاکیت فراگیر رهایی بخشد. در مقابل بافت‌گرایی معناشناسانه از توانایی بالایی در پاسخ به شکاکیت مقید برخوردار است. اکنون سؤال این است که بافت‌گرایی معناشناسانه چگونه به این مهم دست می‌یابد؟

معرفت‌شناسان ثابت‌گرا، به‌ویژه آنان که در پاسخ به مسئله معیار قائل به روش‌گرایی‌اند، یک تصور خاص از شناخت را مینا و معیار قرار می‌دهند. تصویری که به طور معمول چه از حیث منابع توجیه معرفتی و چه از حیث ساختار توجیه برآمده و منتزع از علوم طبیعی و ریاضیات است. سپس آنان و پیروانشان از این روی که پژوهش مورخان چه از حیث اتقان، چه از حیث ساختار توجیه و چه از حیث منابع توجیه معرفتی از این تصور پیروی نمی‌کند حکم به امتناع شناخت تاریخی می‌دهند. حال اگر به مانند بافت‌گرایان قائل به طیفی از کاربردهای خویشاوند برای مفهوم دانستن و توجیه باشیم، آنگاه دیگر لزومی ندارد که هر دعوی شناختی با توجه ویژه به یک سرطیف، به توجیه خود بپردازد. لذا دعاوی شناخت در یک سرطیف می‌تواند علی‌رغم شباهت‌ها با آن سر دیگر طیف، واجد تمایزات مختص به خود باشد.

براین اساس با وجود اینکه پژوهش‌های تاریخی برخلاف علوم طبیعی دسترسی مستقیم به متعلق شناخت خود به منظور آزمون و محک زدن گزاره‌هایش ندارند، لیکن اطلاق عنوان شناخت به آن صحیح می‌باشد. همین امر در مقایسه تاریخ با ریاضیات نیز صادق است. زیرا تاریخ از ساختار اصل موضوعی و برهانی ریاضیات که حاوی اتقانی مختص به خود است برخوردار نیست اما در عوض مورخان همچون دانشمندان و ریاضی‌دانان در جستجوی صدق گزارش‌های خود هستند و این مهم را از طریق معقول و موجه نشان دادن گزارش‌های خود انجام می‌دهند و یا اینکه پژوهش‌های خود را در معرض بررسی انتقادی سایرین قرار می‌دهند. از این روی اطلاق عنوان شناخت به این حوزه پژوهش بی‌اشکال می‌نماید. تلاش مورخان، دانشمندان و ریاضی‌دانان در معقول و موجه بودن گزاره‌هایشان حکایتگر مشابهت‌هایی میان این سه حوزه پژوهشی است. البته این به معنای نادیده گرفتن تمایزاتی که میان این سه حوزه از حیث ساختار توجیه و منابع توجیه معرفتی نیست. علوم طبیعی و ریاضیات از حیث





ساختار توجیه بیشتر با مبناگرایی و انسجام‌گرایی سازگاری دارند درحالی‌که تاریخ بیشتر با بافت‌گرایی و انسجام‌گرایی هم‌خوانی دارد. همچنین از حیث منابع توجیه معرفتی علوم طبیعی بر تجربه در داوری گزاره‌ها تأکید می‌کند و ریاضیات برگزیده‌های پیشینی و تحلیلی برآمده از عقل (همیلتون، ۱۳۸۸: ۵۰-۵۴) درحالی‌که تاریخ در توجیه دعاوی خود بیش از هر چیز بر حافظه و گواهی استناد می‌جوید (موسوی سیانی، ۱۳۹۳: ۱۸۸).

برای نمونه سه گزاره زیر را در نظر بگیرید:

الف. جنگ جهانی اول در سال ۱۹۱۴ آغاز شد.

ب. آب در صد درجه می‌جوشد.

ج. $۲ \times ۲ = ۴$

اگر همچون روش‌گرایان یک تصور و معیار معینی از شناخت که به طور معمول بر عقل و تجربه تأکید می‌کند را مبنا قرار دهیم، آنگاه اطلاق عنوان شناخت تنها در مورد گزاره‌های دوم و سوم صحیح است زیرا روش تحقیق این دو گزاره روش تجربی و عقلی مورد پذیرش روش‌گرایان است. اما اگر همچون بافت‌گرایان به طیفی از کاربردهای خویشاوند از برای مفهوم دانستن در زمینه‌های گوناگون قائل باشیم، که از شباهت‌ها و تفارقهایی میان خود برخوردارند، آنگاه اطلاق عنوان شناخت در مورد هر سه آنها صحیح است. البته به شرطی که شرایط توجیهی که هر بافت برای احراز صدق این گزاره‌ها در نظر گرفته است را برآورده کنیم. به تعبیری دیگر بافت / مسئله مورخ از بافت / مسئله دانشمند و ریاضی‌دان متفاوت است. در واقع امکانات و پرسش‌هایی که تعیین بخش بافت پژوهشی مورخان است آنان را به سوی ساختار و منابع توجیهی متفاوتی از رقبایش سوق می‌دهد، یعنی مورخ بایست جهت اطلاق عنوان شناخت به پژوهش‌هایش، توجیهی برآمده از گواهی و حافظه برای ادعای تاریخی خود ارائه دهد که مقبول جامعه علمی وی قرار بگیرد و با جهان تصویر او سازگار نباشد. در مقابل دانشمندان و ریاضی‌دانان نیز می‌بایست توجیهی برآمده از تجربه و عقل که مقبول جامعه علمی‌اشان است و با جهان تصویرشان سازگار می‌باشد ارائه دهد. به بیانی ساده‌تر بافتی که مورخ در آن پژوهش می‌کند شرایط سهل‌تری را جهت اطلاق عنوان شناخت به چنین پژوهش‌هایی در نظر گرفته است. بافت‌گرایی معرفتی نیز در چنین راستایی می‌تواند برای عبور از چالش‌های شکاکانه در برابر شناخت تاریخی به مورخان کمک کند.

پذیرش بافت‌گرایی معرفتی یا به تعبیر ویتگنشتاین «جهان تصویر» ما را در پاسخ به شکاکانی مانند راسل پیرامون اصل واقعیت داشتن گذشته توانمند می‌سازد. براین اساس

می‌توان در پاسخ به این چالش گفت که فرض وجود و واقعیت داشتن رویدادها و کنش‌های انسانی در گذشته و یا به تعبیر صحیح‌تر کل کیهان در گذشته بخش اساسی از جهان تصویر ما را تشکیل می‌دهد. پذیرش هستی و واقعیت داشتن جهان انسانی و طبیعی در گذشته از مهمترین باورهای است که طی دوره تعلیم و تربیت مان در جامعه و در واکنش به رویدادهای محاط بر خویشتن درونی ساخته‌ایم و چنان در نظام باورهایمان جای‌گیر شده‌اند که به هرگونه اندیشیدن و آزمون و خطا از سوی ما جهت و معنا می‌دهند. لذا نه تنها در مورد آنها تردید نداریم بلکه از مبنایی‌ترین یقینات ما به حساب می‌آیند. هرچند اگر این رویکرد را بپذیریم دیگر در اظهار دانش نسبت به واقعیت داشتن گذشته انسانی و طبیعی جایز نیستیم. دلیل این امر آن است که مطابق با استعمال صحیح معرفت گزاره‌ای مستلزم توجیه داشتن است و ما در باور به اصل مورد بحث تنها یقین داریم. یقینی که از سنخ معرفتی نیست بلکه ریشه در کنش‌های ما دارد. لذا ادعای دانستن در مورد واقعیت داشتن گذشته به مثابه یک کل صحیح نیست. ادعای دانش به معنای آشنایی مستقیم با متعلق پژوهش نیز در مورد این اصل صحیح نیست زیرا شرایط استعمال صحیح این معنا از شناختن نیز رعایت نشده است. بر اساس این توضیحات مورخان و تمامی انسان‌هایی که در بازی زبانی آن‌ها شرکت دارند واقعیت داشتن گذشته طولانی جهان را همچون مبنایی مستحکم در تحقیقات و آزمون و خطاهای تاریخ پژوهانه خود به کار می‌برند. لذا ادعای شکاکانه راسل نه کاذب بلکه از اساس بی‌معنا است. البته شاید تعبیر صحیح این باشد که طرح یک چنین شکاکیتی در بازی زبانی تاریخ پژوهی بی‌معنا است هرچند امکان دارد طرح این مسئله در بافت بحث‌های فلسفی نه تنها معنادار که قابل بررسی و گفتگو باشد. از سوی دیگر بایست توجه داشت که هرچند شکاکیت در مورد گذشته کیهان به صورت یک کل بی‌معناست اما شک در مورد واقعیت داشتن یک یا چند رویداد منحصر به فرد در گذشته امری بی‌معنا نیست بلکه ممکن است بنا بر ساختار جهان تصویر و سایر شواهد در دسترس از گذشته معقول هم باشد.

مسئله دیگری که بافت‌گرایی از پس حل آن برمی‌آید چالش شکاکانه نسبت به اعتبار گواهی است. نخستین تردید در مورد اعتبار گواهی برگرفته از انتقاد هیوم بود. بر اساس این انتقاد ما به هنگام داوری درباره صدق یک توصیف برآمده از گواهی در باب رویدادی در گذشته، دسترسی به واقعیت امر نداریم لذا به منظور حصول اطمینان از صدق گواهی به ارزیابی شخص گواه می‌پردازیم. اگر گواه مشهور به صداقت باشد گواهی وی را می‌پذیریم و در غیر این صورت با دیده تردید به آن می‌نگریم. اما از نگاه هیوم صدق گواهی‌های پیشین



گواه، تضمین‌کننده صدق گواهی فعلی اش نیست، زیرا اولین دروغ هر فرد اولین دروغ اوست نه دومین دروغش. لذا گواهی مربوطه می‌تواند برخلاف گواهی‌های پیشین گواه، دروغ و مورد تردید باشد. پس گواهی منبع قابل اعتمادی در احراز صدق باورهای تاریخی نیست (ملکیان، ۱۳۸۸: ۴۰-۴۳).

بر اساس رویکرد بافت‌گرایانه، به‌ویژه از نوع ویتگنشتاینی، هر فرد متأثر از جهان تصویری که درونی کرده است صاحب باورهای بافتمبنایی می‌شود. بر این اساس در بافت پژوهشی مورخان - بازی زبانی تاریخ‌پژوهی - باورهای مبنایی و در عین حال بدون دلیل وجود دارد که زمینه‌ساز هرگونه تاریخ‌پژوهی می‌شود. هرگونه حکم و اثبات در تاریخ‌پژوهی بر اساس چنین باورهای یقینی و در عین حال فاقد توجیه صورت می‌گیرد. یکی از این باورهای بافتمبنایی فاقد توجیه، ولی در عین حال یقینی، پذیرش اصل گواهی به مثابه منبعی معتبر در تولید گزارش‌های تاریخی است. انکار اعتبار گواهی در کل به معنای انکار هرگونه تاریخ‌پژوهی است. پس یکی از شاکله‌های جهان تصویر مورخان و بازی زبانی آن‌ها که اساس هرگونه تاریخ‌پژوهی را تشکیل می‌دهد، پذیرش گواهی به عنوان منبع تولید و توجیه روایت‌های تاریخی است.

نکته دیگری که مورخان را بیش از پیش به پذیرش بافت‌گرایی همچون نظریه مؤید شناخت تاریخی رهنمون می‌سازد مشابهت ساختار توجیه پژوهش‌های تاریخی با ساختار توجیه بافت‌گرایانه است. مورخان گزارش خود از جوامع انسانی در گذشته را پس از گزینش جنبه‌هایی از این گذشته، مستند به گواهی شاهدان رویدادها می‌کنند. در این مرحله مورخان نقش فعالی دارند. نخست به این دلیل که آنان هستند که مسئله‌ای را درخور بررسی می‌یابند و جهت پاسخ بدان به گذشته مراجعه می‌کنند. دلیل دوم اینکه مورخان از میان انبوهی از گواهی‌ها پیرامون مسئله خود، بر اساس معیارهای مقبول جامعه علمی‌شان دسته‌ای از گواهی‌ها را گزینش کرده و شایسته ثبت همچون واقعیت تاریخی می‌یابند. از سوی دیگر خود گواهان نیز از میان میلیون‌ها حادثه پیرامون خود تنها تعداد معدودی را در گواهی خود ارائه می‌دهند. به نظر می‌رسد ریشه قرائت‌های متکثر از رویدادهای واحد بدین جا بر می‌گردد. حال سؤال این است که چه چیزی هدایت‌گر مورخ و گواهان در چنین گزینش‌هایی است. به نظر می‌رسد پاسخ را باید در باورهای بافتمبنایی یا همان جهان تصویر ویتگنشتاینی جست. ویتگنشتاین و به طبع آن بافت‌گرایان معتقدند که هر انسانی از بدو تولد، در جریان رشد و تعلیم و تربیت، به تدریج واجد چارچوبی برای نگرستن به عالم می‌گردد. این چارچوب



حاصل بررسی و گزینش عقلانی فرد نیست بلکه ناشی از نحوه عمل و زندگی او و تعلیماتی است که فرد خواه ناخواه به ارث می‌برد. از سوی دیگر این چارچوب، مبنا و اساس هرگونه پژوهشی است که از سوی ما در آینده صورت می‌گیرد. صدق و کذب در درون این چارچوب معنی می‌گیرد و تعیین می‌یابد. ویتگنشتاین به این چارچوب عنوان جهان تصویر داد. براین اساس طرح مسئله مورخ، گزینش رویدادها از سوی گواهان و گزینش گواهی‌ها از سوی مورخ با تکیه بر همان چارچوب یا جهان تصویر صورت می‌گیرد. براین اساس آنچه که هادی مورخان در تشخیص امور بی‌اهمیت از امور بااهمیت است همان جهان تصویری می‌باشد که آنان طی فرایند جامعه‌پذیری خود درونی کرده‌اند. آنچه که موجبات طرح مسئله از سوی مورخ را فراهم می‌کند جهان تصویر مورخ است که به مثابه روزنه‌ای عمل می‌کند که مورخ از دریچه آن به گذشته می‌نگرد. آنچه که مورخ را در گزینش منابع و ارزیابی معرفتی آن‌ها طی فرایند نقد تاریخی یاری می‌کند باورهای بافتمبنایی است که شاکله جهان تصویر مورخ را تشکیل می‌دهد.

به بیانی دیگر آن دسته از باورهای توصیفی، تجویزی و ارزشی مورخان که شاکله جهان تصویرشان را تشکیل می‌دهد همچون پنجره‌ای است که مورخان از چارچوب آن به گذشته می‌نگرند و امور بااهمیت را از امور بی‌اهمیت تمایز می‌دهند. اگر مورخی گزارش یک شاهد و گواه از رویدادی را افسانه‌ای درمی‌یابد بدان جهت است که جهان تصویرش چنین امکانی را از اساس برای او غیرقابل تصور ساخته است. چنانکه پیشتر اشاره شد متعلق شناسایی دانش تاریخی کنش‌های فردی و اجتماعی انسان است. جهان تصویر مورخان همچون چارچوبی است که گستره معانی ممکن از برای فهم چنین کنش‌هایی را محدود می‌کند. جهان تصویر همین کارکرد را به هنگام خوانش متون دارد. مورخان در پرتو جهان تصویر خود به معنای اولیه‌ای از متن دست پیدا می‌کنند. البته آنان در ادامه می‌کوشند از این تفسیر فراتر رفته و به تفسیر متن همان‌گونه که برای کارگزاران و راویان ممکن بوده برسند. مورخان واجد یک جهان تصویر مشابه احتمالاً معیارها و اصول واحدی را در سنجش اعتبار گزارش‌های تاریخی به کار می‌برند و لذا امکان بیشتری برای رسیدن به توافق دارند. در مقابل جهان تصویرهایی که دارای ساختار و محتوای متفاوتی هستند را فرض کنید. این جهان تصویرها از آن جهت که از دریچه‌ای متفاوت به گذشته می‌نگرند و معیارها و اصول متفاوتی را در سنجش اعتبار روایت‌های تاریخی به کار می‌برند، امکان محدودی برای رسیدن به توافق در ارزیابی پژوهش‌های یکدیگر دارند. این امر بدان سبب است که در نگاه بافت‌گرایانه باورهای



باقتامبنایی فاقد دلیل اند و صرفاً بیانگر نحوه حکم کردن انسان ها است و لذا نمی تواند به عنوان معیار بین الاذهانی جهت قضاوت میان دو جهان تصویر متفاوت و به تبع آن گزارش های تاریخی جهان تصویر رقیب قرار گیرد. این امر دلیل اصلی تنوع تفاسیر و روایت های مورخان از رویدادهایی یکسان است. براین اساس بایست گفت رویکرد بافت گرایانه در ذات خود نسبیست گرا است و نسبیست گرایی را جانشین مناسب تری برای شکاکیت می یابد.

نتیجه

اندیشمندان بسیاری در طول تاریخ فلسفه غرب به بیان آرای خود در مورد امکان یا امتناع شناخت تاریخی پرداختند. هر یک از این اندیشمندان برداشتی از ماهیت شناخت داشتند و برآن اساس حکم به امکان یا امتناع شناخت تاریخی دادند. عدم دسترسی تجربی به متعلق پژوهش های تاریخی، فعال بودن مورخ در بازنمایی رویدادهای گذشته، به کار بستن اصول و مفروضات متفاوت در توجیه توصیف های معطوف به گذشته از سوی پارادایم های رقیب، تردید در امکان فهم عینی از متون به مثابه اصلی ترین وسیله کسب اطلاع از گذشته، شکاف فرهنگی میان بافت تاریخی مورخ با بافت تاریخی جوامع انسانی مورد مطالعه مورخ و بسیاری از موارد دیگر موجبات تردید تعدادی از این اندیشمندان در مورد امکان و اعتبار شناخت تاریخی شده است.

رهیافت مقاله در پاسخ به این مسئله استفاده از رویکرد میان رشته ای بر اساس مقولات علم معرفت شناسی برای عبور از چالش های شکاکانه درباره امکان و اعتبار شناخت تاریخی به مثابه محور علمیت تاریخ است. بر اساس چنین رویکردی مؤلفه نخست به چالش کشیدن تصور معیار از شناخت است. به بیانی دیگر با بررسی انتقادی مبانی گزینش مؤلفه های مفاهیم معرفتی این مسائل، زمینه آشکارسازی تلقی ریاضیاتی مبتنی بر علوم طبیعی همچون معیار اعلائی شناخت در این چالش ها فراهم شد. این به نوعی دفاع از بافت گرایی معنا شناسانه در مقابل ثابت گرایی در تعریف مقوله شناخت است. قدم نهایی دفاع از بافت گرایی معرفتی به مثابه نظریه ساختار توجیه تاریخی بود که به واسطه هم سنجی نسبت میان این نظریه با ساختار پژوهش تاریخی بدان دست یافته شد.

همان طور که بیان شد بافت گرایی در عین رهایی مورخان از چالش های شکاکانه در ذات خود نسبیست گرایانه است. از این روی شاید بتواند اختلافات درون پارادایمی در خصوص رویدادهای واحد را حل کند ولی بعید به نظر می آید توانایی حل تعارض میان پارادایم های



فصلنامه علمی-پژوهشی

۲۲

دوره هفتم
شماره ۳
تابستان ۱۳۹۴

رقیب به هنگام توصیف و تبیین رویدادهای گذشته را داشته باشد. لذا معتقدیم که پژوهش‌های آتی در خصوص شناخت تاریخی بایست به سمت تعبیه سازوکارهایی جهت ترجیح معرفتی برود؛ زیرا اگر کارکرد تاریخ از حیث حمایت معرفتی از پارادایم‌ها ما را به سمت مطالعه تاریخ و بررسی‌های معرفت‌شناسانه سوق داده است آنگاه تلقی نسبی‌گرایانه از شناخت بسیاری از مسائل را حل نشده باقی گذاشته است. به عبارت دیگر، به هنگام تعارض میان پارادایم‌های رقیب در خصوص ماهیت جامعه انسانی در گذشته، آنچه نیاز داریم اصول و مبانی‌ای به منظور رجحان معرفتی و ترجیح باوری بر باور رقیب است که به نظر می‌رسد قرار گرفتن در پارادایم همکاری‌های میان‌رشته‌ای عبور از این مسئله را نیز ممکن می‌سازد.



فصلنامه علمی - پژوهشی

۲۳

ضرورت تعامل بین‌رشته‌ای
معرفت‌شناسی و ...

Archive of SID

منابع

- احمدی، بابک (۱۳۸۷). رساله تاریخ. تهران: مرکز.
- استنفورد، مایکل (۱۳۸۶). درآمدی بر تاریخ پژوهی (ترجمه مسعود صادقی). تهران: سمت و دانشگاه امام صادق علیه السلام.
- استنفورد، مایکل (۱۳۸۷). درآمدی بر فلسفه تاریخ: هستی‌شناسی، شناخت‌شناسی، روش‌شناسی (ترجمه احمد گل محمدی). تهران: نی.
- استیس، والتر ترنس (۱۳۹۰). دین و نگرش نوین (ترجمه احمد رضا جلیلی). تهران: حکمت.
- اسکینر، کوئنتین (۱۳۹۳). بینش‌های علم سیاست (ترجمه فریبرز مجیدی). تهران: فرهنگ جاوید.
- اکبری نوری، رضا (۱۳۹۳). تفکر انتقادی به مثابه روشی عام برای پژوهش‌های میان‌رشته‌ای علوم انسانی. مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی، ۶(۳)، ۱-۲۱.
- ایگرس، گورگ (۱۳۸۹). تاریخ‌نگاری در سده بیستم (ترجمه عبدالحسین آذرنگ). تهران: سمت.
- ایمان، محمدتقی (۱۳۹۱). فلسفه روش تحقیق در علوم انسانی. قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- باربور، ایان (۱۳۹۲). دین و علم (ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی). تهران: نشر مرکز دانشگاهی.
- بحرانی، مرتضی (۱۳۹۲). رشته، میان‌رشته و تقسیم‌بندی علوم. مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی، ۵(۲)، ۳۷-۵۹.
- برزگر، ابراهیم (۱۳۸۷). تاریخچه، چستی و فلسفه پیدایی علوم میان‌رشته‌ای. مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی، ۱(۱)، ۳۶-۵۶.
- التون، جفری (۱۳۸۶). شیوه تاریخ‌نگاری (ترجمه منصوره اتحادیه). تهران: نشر تاریخ ایران.
- توینبی، آرنولد (۱۳۷۰). مورخ و تاریخ (ترجمه: حسن کامشاد). تهران: خوارزمی.
- جنکینز، کیت (۱۳۸۴). بازان‌دیشی تاریخ (ترجمه ساغر صادقیان). تهران: مرکز.
- چاندراموهان، بالاساب رامانیا (۱۳۸۹). یادگیری و تدریس میان‌رشته‌ای در آموزش عالی: نظریه و عمل (ترجمه محمدرضا دهشیری). تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- چایلد، گوردون (۲۵۳۵). تاریخ (ترجمه سعید حمیدیان). تهران: امیرکبیر.
- چیشلم، رودریک (۱۳۷۸). نظریه شناخت (ترجمه مهدی دهباشی). تهران: حکمت.
- حجت، مینو (۱۳۸۷). بی‌دلیلی باور. تهران: هرمس.
- خیل، پیتر (۱۳۹۳). استفاده و سوءاستفاده از تاریخ (ترجمه حسن کامشاد). تهران: فرهنگ جاوید.
- دیلنای، ویلهلم (۱۳۸۸). مقدمه‌ای بر علوم انسانی (ترجمه منوچهر صانعی دره‌بیدی). تهران: ققنوس.
- دیلنای، ویلهلم (۱۳۹۱). دانش هرمنوتیک و مطالعه تاریخ (ترجمه منوچهر صانعی دره‌بیدی). تهران: ققنوس.
- دیلنای، ویلهلم (۱۳۹۲). به فهم درآوردن جهان انسانی (ترجمه منوچهر صانعی دره‌بیدی). تهران: ققنوس.
- دیلنای، ویلهلم (۱۳۸۹). تشکل جهان تاریخی در علوم انسانی (ترجمه منوچهر صانعی دره‌بیدی). تهران: ققنوس.





- راسل، برتراند (۱۳۵۷). تحلیل ذهن (ترجمه منوچهر بزرگمهر). تهران: خوارزمی.
- رحمانی، تورج (۱۳۹۳). درآمدی بر تعامل تاریخ و علوم سیاسی: به سوی دانشی بین‌رشته‌ای، مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی، ۶(۳)، ۷۵-۵۳.
- رزکوله، نیکول (۱۳۸۸). آموزش دانشگاهی و مطالعات میان‌رشته‌ای (ترجمه محمدرضا دهشیری). تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- رضوی، ابوالفضل (۱۳۹۱). فلسفه انتقادی تاریخ. تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- رولاند، اس (۱۳۸۷). میان‌رشته‌گی (ترجمه مجید کرمی). در مجموعه مقالات مبانی نظری و روش‌شناسی مطالعات میان‌رشته‌ای (ترجمه و تدوین: محسن علوی پور و همکاران). تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- ریکمن، پیتر (۱۳۷۵). ویلهلم دیلتای، در دایرة‌المعارف فلسفه (زیر نظر پیل ادواردز)، پیل ادواردز (ترجمه بهزاد سالکی). تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۸۳). تاریخ در ترازو. تهران: امیرکبیر.
- زمانی، محسن (۱۳۹۱). آشنایی با معرفت‌شناسی. تهران: هرمس.
- علوی نیا، سهراب (۱۳۸۰). معرفت‌شناسی ریاضی ویتگنشتاین و کوااین. تهران: نیلوفر.
- فروند، ژولین (۱۳۷۲). نظریه‌های مربوط به علوم انسانی (ترجمه علی محمد کاردان). تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- قرلسفلی، محمدتقی (۱۳۸۷). ماهیت پارادایمی اندیشه سیاسی. بابل‌سر: دانشگاه مازندران.
- کاپلستون، فردریک چارلز (۱۳۸۸). تاریخ فلسفه از فیثته تا نیچه (ترجمه داریوش آشوری). تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- کار، ئی ایچ (۱۳۸۷). تاریخ چیست؟ (ترجمه حسن کامشاد). تهران: خوارزمی.
- کالینگود، رابین جورج (۱۳۸۹). مفهوم کلی تاریخ (ترجمه علی اکبر مهدیان). تهران: کتاب‌آمه.
- کالینگود، رابین جورج (۱۳۹۰). اصول تاریخ (ترجمه عبدالرضا سالار بهزادی). تهران: نشر نی.
- لاندسمان، چارلز (۱۳۹۰). درآمدی بر معرفت‌شناسی (ترجمه مهدی مطهری). قم: دفتر نشر معارف.
- محمدپور، احمد (۱۳۸۹). روش در روش (درباره ساخت معرفت در علوم انسانی). تهران: جامعه‌شناسان.
- مفتخری، حسین (۱۳۹۰). مبانی علم تاریخ. تهران: سمت.
- مکالا، سی‌بی‌ین (۱۳۸۷). بنیادهای علم تاریخ: چیستی و اعتبار شناخت تاریخی (ترجمه احمد گل محمدی). تهران: نشر نی.
- ملکیان، مصطفی (۱۳۸۸). ایمان و تعقل. قم: انتشارات دانشگاه ادیان و مذاهب.
- مهدوی نژاد، محمدحسین، بیوک علی‌زاده و رضا محمدزاده (۱۳۸۵). توجیه معرفت‌شناختی از نگاه ویتگنشتاین متأخر - از مبناگرایی تا زمینه‌گرایی. نامه حکمت، ۴(۱)، ۲۱-۵۶.
- مورن، جو (۱۳۸۷). میان‌رشته‌گی (ترجمه داود حاتمی). تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.

موزر، پل، مولدر و تروت (۱۳۸۵). *درآمدی موضوعی بر معرفت‌شناسی معاصر* (ترجمه رحمت‌الله رضایی). قم: مرکز انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.

موسوی سیانی، سعید (۱۳۹۳). *نظریه شناخت تاریخی* (پایان‌نامه کارشناسی ارشد). دانشگاه خوارزمی، گروه تاریخ، دانشکده ادبیات و علوم انسانی.

نوذری، حسینعلی (۱۳۷۹). *مقدمه در فلسفه تاریخ: روش‌شناسی و تاریخ‌نگاری* (ترجمه و تدوین حسنعلی نوذری). تهران: طرح‌نو.

نوذری، حسینعلی (۱۳۸۷). *مقدمه مترجم در جنکینز، کیت. بازاندیشی تاریخ* (ترجمه حسنعلی نوذری). تهران: آگه.

هکر، بیتر (۱۳۸۵). *ماهیت بشر از دیدگاه ویتگنشتاین* (ترجمه سهراب علوی‌نیا). تهران: هرمس.

همتی مقدم، احمد رضا (۱۳۸۸). *زمینه‌گرایی معرفتی و سمانتیک جملات معرفتی*. نامه حکمت، ۱۷(۱)، ۳۵-۶۶.

همیلتون، کریستوفر (۱۳۸۸). *معرفت‌شناسی* (ترجمه رضا صادقی). تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

والش، ویلیام هنری (۱۳۶۳). *مقدمه‌ای بر فلسفه تاریخ* (ترجمه ضیاء‌الدین علایی طباطبایی). تهران: امیرکبیر.

ونک، دومینیک (۱۳۸۸). *کاربردهای میان‌رشتگی: تحولات علوم، صنعت و آموزش* (ترجمه توحیده ملاباشی). تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.

ویتگنشتاین، لودویگ (۱۳۹۰). *در باب یقین* (ترجمه مالک حسینی). تهران: هرمس.

Brower, B. W. (2005). *Epistemological cotextualism*. in Edward criag (editor), shorter routledge encyclopedia of philosophy, London and New York, Routledge.

McCullagh, C. B. (1991). *Can our understanding of old texts be objective?*. History and Theory, Vol 30.

McCullagh, C. B. (1998). *The truth of history*. New York and London: Routledge.

Meiland, J. W. (2010). *Historical knowledge*. in companion to epistemology, Singapore: wiley-blackwell.

Nagel, T. (1987). *What does it all mean?*, New York, Oxford University Press.

Richard, F. (2010). *Contextualism*. in companion to epistemology, Singapore: wiley-blackwell.



- Skinner, Q. (1393 [2014 A.D]). *Bineš hā-ye 'elm-e siyāsat*. (Persian translation of Visions of politics), translated by: Majidi, F. Tehrān: Farhang-e Jāvid.
- Stace, W. T. (1390 [2011 A.D]). *Din va negareš-e novin*. (Persian translation of Religion and The modern mind), translated by: Jalili, A. R. Tehrān: Hekmat.
- Stanford, M. (1386 [2007 A.D]). *Darāmadi bar tāriḫ pažūbi*. (Persian translation of A companion to the study of history), translated by: Sādeqi, M. Tehrān: Samt & Dānešgāh-e Emām Sādeq.
- Stanford, M. (1387 [2008 A.D]). *Darāmadi bar falsafeh-ye tāriḫ: basti šenāsi, šenāxt šenāsi, raveš šenāsi*. (Persian translation of An introduction to the philosophy of history), translated by: Gol Mohamadi, A. Tehrān: Našr-e Ney.
- Toynbee, A. J (1370 [1991 A.D]). *Movarex va tāriḫ*. (Persian translation of Toynbee on Toynbee), translated by: Kāmšād, H. Tehrān: Xārazmi.
- Vinck, D. (1388 [2009 A.D]). *Karbord hā-ye miyan rešeb-gi: tabavolāt-e 'olum, san'at va amuzeš*. (Persian translation of Pratiques de linterdiscip linarite), translated by: Molābāsi, T. Tehrān: Pažuheškadeh-ye Motāle'āt-e Farhangi va Ejtemā'i.
- Walsh, W. (1363 [1984 A.D]). *Moqadameh-i bar falsafeh-ye tāriḫ*. (Persian translation of An introduction to philosophy of history), translated by: 'Alāyi Tabātabā'i, Z. Tehrān: Amirkabir.
- Wittgenstein, L. (1390 [2011 A.D]). *Dar bāb-e yaqin*. (Persian translation of Uber gewissheit), translated by: Hoseyni, M. Tehrān: Hermes.
- Zamāni, M. (1391 [2012 A.D]). *Āšnāyi bā ma'refat šenāsi*. Tehrān: Hermes.
- Zarin Kub, 'A. (1383 [2004 A.D]). *Tāriḫ dar tarāzu*. Tehrān: Amirkabir.



The Necessity of Interdisciplinary Interaction between Epistemology and History in Examining the Philosophical Bases of Historical Knowledge

Zohair Siyamiyan Gorji¹, Saeid Moosavi Siyani²

Received Date: 05/31/2015

Accepted Date: 07/27/2015

Abstract

History as a science has different functions in its individual, social and cultural senses that epistemologically support other paradigms in different fields of the humanities. This is a fact that by its turn poses serious challenges to the validity of history's factual bases and its professional functions. Most philosophers and humanists have acknowledged the importance of history in its essential sense as the past, and historical knowledge as a unique instrument for knowing this past. Meanwhile, they have raised several basic questions that have challenged the very possibility of historical knowledge as a scientific discipline and the reliability of its results and findings. Since the time of Aristotle, these had been the main questions with which the minds of philosophers and historians have been concerned. This paper tries to examine this problem from a rather different point of view: it attempts to show that most of the historians who tried to give an answer to these questions suffered from a conceptual and theoretical deficiency. In other words, most historians failed to prepare an adequate theoretical framework that makes their answers scientifically acceptable. It also tries to shed new light on this matter by showing the possibilities which new developments in the field of humanities can offer historians to find new answers for these basic questions. Interdisciplinary interactions are among of these possibilities by which the historians can use the facts given in the field of epistemology to challenge the opponents of the scientificity of history. Using this option, historians will have the opportunity to show that their knowledge satisfies the criterion of validity in a contextual account of knowledge.

Keywords: Historical knowledge, interdisciplinary interaction, validity of knowledge, epistemic contextualism

1. Assistant Professor, Shahid Beheshti University, Department of History (Corresponding Author).
z_siamian@sbu.ac.ir

2. M.A in History of Islam, Kharazmi University. saeidmoosavi_1369@yahoo.com



Interdisciplinary
Studies in the Humanities

1

Abstract

Bibliography

- Ahmadi, B. (1387 [2008 A.D]). *Resāleh-ye tarīx*. Tehrān: Našr-e Markaz.
- Akbari Nuri, R. (1393 [2014 A.D]). Tafakor-e enteqādi beh masābeh-e raveš-i 'ām barāye Pažuheš hā-ye miyān rešteh-ie 'olum-e ensāni. *Motāle'āt-e miyān rešteh-i dar 'olum-e ensāni*, 6(3), 1-21.
- 'Alavi Niyā, S. (1380 [2001 A.D]). *Ma'refat šenāsi-e riyāzi-e Wīgenštāyn va Kuāyn*. Tehrān: Nilufar.
- Bahrāni, M. (1392 [2013 A.D]). *Rešteh, miyān rešteh va taqsim bandi-e 'olum*. Motāle'āt-e miyān rešteh-i dar 'olum-e ensāni, 5(2), 37-59.
- Barbour, I. G. (1392 [2013 A.D]). *Din va 'elm*. (Persian translation of Religion and science: historical and contemporary issues), translated by: Xoramšāhi, B. Tehrān: Našr-e Markaz-e Dānešgāhi.
- Barzegar, E. (1387 [2008 A.D]). Tārixčeh, čisti va falsafeh-ye peydāyi-e 'olum-e miyān rešteh-i. *Motāle'āt-e miyān rešteh-i dar 'olum-e ensāni*, 1(1), 36-56.
- Brower, B. W. (2005). *Epistemological cotextualism*. in Edward Craig (editor), shorter routledge encyclopedia of philosophy, London and New York, Routledge.
- Carr, E. H. (1387 [2008 A.D]). *Tārix čist?* (Persian translation of What is history), translated by: Kāmsād, H. Tehrān: Xārazmi.
- Chandramohan, B. (1389 [2010 A.D]). *Yādğiri va tadrīs-e miyān rešteh-i dar āmuzeš-e 'ali: nazariyeh va 'amal*. (Persian translation of interdisciplinary learning and teaching in higher education: theory and practice.), translated by: Dehširi, M. R. Tehrān: Pažuheškadeh-ye Motāle'āt-e Farhangi va Ejtemā'i.
- Childe, V. G. (2535 [1976 A.D]). *Tārix*. (Persian translation of History), translated by: Hamidiyān, S. Tehrān: Amirkabir.
- Chisholm, R. M. (1378 [1999 A.D]). *Nazariyeh-ye šenāxt*. (Persian translation of Theory of knowledge), translated by: Dehbāši, M. Tehrān: Hekmat.
- Collingwood, R. G. (1389 [2010 A.D]). *Mafhum-e kolī-e tārix* (Persian translation of The idea of history), translated by: Mahdiyān, 'A. A. Tehrān: Ketāb-e Āmeh.
- Collingwood, R. G. (1390 [2011 A.D]). *Osul-e tārix*. (Persian translation of The principles of history: and other writings in philosophy of history), translated by: Sālār Behzādi, 'A. Tehrān: Našr-e Ney.
- Copleston, F. Ch. (1388 [2009 A.D]). *Tārix-e falsafeh az Fišteb tā Ničeb*. (Persian translation of A history of philosophy), translated by: Āšuri, D. Tehrān: Entesārāt-e 'Elmi va Farhangi.
- Dilthey, W. (1388 [2009 A.D]). *Moqadameh-i bar 'olum-e ensāni*. (Persian translation of Introduction to the human sciences), translated by: Sāne'i Dareh Bidi, M. Tehrān: Qoqnus.
- Dilthey, W. (1389 [2010 A.D]). *Tašakol-e jabān-e tārixī dar 'olum-e ensāni*. (Persian translation of The formation of the historical world in the human sciences), translated by: Sāne'i Dareh Bidi, M. Tehrān: Qoqnus.



- Dilthey, W. (1391 [2012 A.D]). *Dāneš-e hermenutik va motale'eh-ye tārix*. (Persian translation of Hermeneutics and the study of history), translated by: Sāne'i Dareh Bidi, M. Tehrān: Qoqnuš.
- Dilthey, W. (1392 [2013 A.D]). *Beb fabm darāvardan-e jabān-e ensāni*. (Persian translation of Understanding the human world), translated by: Sāne'i Dareh Bidi, M. Tehrān: Qoqnuš.
- Elton, G. R. (1386 [2007 A.D]). *Šiveh-ye tārix negāri*. (Persian translation of The practice of history), translated by: Etehādiyeh, M. Tehrān: Našr-e Tārix-e Irān.
- Freund, J. (1372 [1993 A.D]). *Nažariyeh bā-ye marbut beb 'olum-e ensāni*. (Persian translation of Les theories des sciences humaines), translated by: Kārdān, 'A. M. Tehrān: Markaz-e Našr-e Dānešgāhi.
- Geyl, P. (1393 [2014 A.D]). *Estefadeh va su' estefadeh az tārix*. (Persian translation of Use and abuse of history), translated by: Kāmšād, H. Tehrān: Farhang-e Jāvid.
- Hacker, P. M. S. (1385 [2006 A.D]). *Māhiyat-e bašar az didgāb-e Witgenštayn*. (Persian translation of Wittgenstein: on human nature), translated by: 'Alavi Niya, S. Tehrān: Hermes.
- Hamilton, Ch. (1388 [2009 A.D]). *Ma'refat šenāsi*. (Persian translation of Understanding philosophy for as level), translated by: Sādeqi, R. Tehrān: Entesārāt-e 'Elmi va Farhangi.
- Hemati Moqadam, A. R. (1388 [2009 A.D]). Zamineh Gerāyi-e ma'refati va semantik-e jomalāt-e ma'refati. *Nāmeb-ye Hekmat*, 1, 35-66.
- Hojat, M. (1387 [2008 A.D]). *Bi dalil-e bāvar*. Tehrān: Hermes.
- Iggers, G. G. (1389 [2010 A.D]). *Tārix Negāri dar sadeh-ye bistom*. (Persian translation of Historiography in the twentieth century), translated by: Āzarang, 'A. Tehrān: Samt.
- Imān, M. T. (1391 [2012 A.D]). *Falsafeh-ye raveš-e tabqiq dar 'olum-e ensāni*. Qom: Pažuhešgāh-e Huzeh va Dānešgāh.
- Jenkins, K. (1384 [2005 A.D]). *Bāzandīš-e tārix*. (Persian translation of Re-thinking history), translated by: Sādeqiyān, S. Tehrān: Markaz.
- Landesman, Ch. (1390 [2011 A.D]). *Daramādī bar ma'refat šenāsi*. (Persian translation of An introduction to epistemology), translated by: Motahari, M. Qom: Daftar-e Našr-e Ma'āref.
- Mahdavi Nežād, M. H., & 'Alizādeh, B., & Mohamad Zādeh, R. (1385 [2006 A.D]). Tujih-e ma'refat šenāxti az negāh-e Witgenštayn-e mote'axer, az mabnāgerāyi tā zamineh gerāyi. *Nāmeb-ye Hekmat*, 1, 21-56.
- Malekiyān, M. (1388 [2009 A.D]). *Imān va ta'aqol*. Qom: Entesārāt-e Dānešgāh-e adyān va Mazāheb.
- McCullagh, C. (1387 [2008 A.D]). *Bonyād bā-ye 'elm-e tārix: čisti va e'tebār-e šenāxt-e tārixī*. (Persian translation of the logic of history: putting postmodernism in perspective), translated by: Gol Mohamadi, A. Tehrān: Našr-e Ney.
- McCullagh, C. B. (1991). *Can our understanding of old texts be objective?*. History and Theory, Vol 30.





- McCullagh, C. B. (1998). *The truth of history*. New York and London: Routledge.
- Meiland, J. W. (2010). *Historical knowledge*. in A companion to epistemology, Singapore: wiley-blackwell.
- Moftaxari, H. (1390 [2011 A.D]). *Mabani-e 'elm-e tārix*. Tehrān: Samt.
- Mohamad Pur, A. (1389 [2010 A.D]). *Raveš dar raveš* (darbāreh-ye sāxt-e mərefat dar 'olum-e ensāni. Tehrān: Jāme'ch šenāsān.
- Moran, J. (1387 [2008 A.D]). *Miyan rešteb-gi*. (Persian translation of Interdisciplinarity), translated by: Hātami, D. Tehrān: Pažuheškadeh-ye Motāle'āt-e Farhangi va Ejtemā'i.
- Moser, P. k., & Trout, J. D. (1385 [2006 A.D]). *Darāmadi mužu'i bar ma'refat šenāsi-e mo'āser*. (Persian translation of The theory of knowledge: a thematic introduction), translated by: Rezāyi, R. Qom: Markaz-e Entesārāt-e Mo'aseseh-ye Āmuzeši va Pažuheši-e Emām Komeyni.
- Musavi Siyāni, S. (1393 [2014 A.D]). *Nažariyeh-ye šenāxt-e tārixī*. Pāyān nāmeḥ-ye kāršenāsi-e aršād, Goruh-e Tārix, Dāneškadeh-ye Adabiyāt va 'Olum-e Ensāni, Dānešgāh-e Xārazmi.
- Nagel, T. (1987). *What does it all mean?*, New York, Oxford University Press.
- Nuzari, H. (1379 [2000 A.D]). *Falsafeh-ye tārix: raveš šenāsi va tārix negari*. Tehrān: Tarh-e Nu.
- Nuzari, H. (1387 [2008 A.D]). *Bāzandāši-e tārix* (Moqadameh-ye motarjem dar Jenkinz Kit). Tehrān: Āgah.
- Qezelsoffi(ā). M. T. (1387 [2008 A.D]). *Māhiyat-e parādāymi-e andiše-ye siyāsi*. Bābolsar: Dānešgāh-e Māzandarān.
- Rahmāni, T. (1393 [2014 A.D]). Darāmadi bar taḥmol-e tārix va 'olum-e siyāsi: beh su-ye dāneši bey-n-e rešteb-i. *Motāle'āt-e miyān rešteb-i dar 'olum-e ensāni*, 6(3), 53-75.
- Razavi, A. (1391 [2012 A.D]). *Falsafeh-ye enteqādi-e tārix*. Tehrān: Pažuhešgāh-e Farhang va Andiše-ye Eslāmi.
- Rege Colet, N. (1388 [2009 A.D]). *Āmuzeš-e dānešgāhi va motāle'āt-e miyān rešteb-i*. (Persian translation of Enseignement universitaire et interdisciplinarite: un cadre pour analyser, agir et evaluer), translated by: Dehširi, M. R. Tehrān: Pažuheškadeh-ye Motāle'āt-e Farhangi va Ejtemā'i.
- Richard, F. (2010). *Contextualism*. in a companion to epistemology, Singapore: wiley-blackwell.
- Rickman, P. (1375 [1996 A.D]). *Vilholm Diltāy, dar falsafeh-ye tārix, Pol Edvardz*. (Persian translation of The encyclopedia of philosophy), translated by: Sāleki, B. Tehrān: Pažuhešgāh-e 'Olum-e Ensāni va Motāle'āt-e Farhangi.
- Roland, S. (1387 [2008 A.D]). Miyan rešteb-gi dar *majmu'eh maqālāt-e mabāni-e nazari va raveš šenāsi-e motāle'āt-e miyān rešteb-i*. translated by: 'Alavi Pur, M. Tehrān: Pažuheškadeh-ye Motāle'āt-e Farhangi va Ejtemā'i.
- Russell, B. (1357 [1978 A.D]). *Tablil-e zehni*. (Persian translation of The Analysis of mind), translated by: Bozorgmehr, M. Tehrān: Xārazmi.